

هاروکی موراکامی

کافکا در کرانه

ترجمه

مهدی غبرائی



انتشارات پیام

این کتاب ترجمه‌ای است از:

Kafka on the Shore

Haruki Murakami

Vintage 2005

Translated in English by Philip Gabriel

Translated in Persian by Mehdi Ghabrai

Murakami, Haruki .	موراکامی، هاروکی، ۱۹۴۹ م -	سرشناسه
	کافکا در کرانه / هاروکی موراکامی؛ ترجمه مهدی غبرایی.	عنوان و نام پدیدآور
	تهران، نیلوفر، ۱۳۸۶.	مشخصات نشر
	۶۰۸ ص.	مشخصات ظاهری
	978-964-448-350-9	شابک
		وضعیت فهرست‌نویسی: فیا
	Umibe no kafuka: عنوان اصلی:	پادداشت
	کتاب حاضر از ترجمه انگلیسی تحت عنوان "Kafka on the shore, c2005"	پادداشت
	به فارسی برگردانده شده است.	
	داستان‌های ژاپنی - قرن ۲۰ م.	موضوع
	غبرایی، مهدی، ۱۳۲۴ - مترجم.	شناسه افزوده
	الف ۱۳۸۶ ک ۲ و ۳ / ۸۹۶ PL	رده‌بندی کنگره
	۸۹۵ / ۶۳۵	رده‌بندی دیویی
	۱۰۷۹۴۲۶	شماره کتابشناسی ملی



استعلامات: تهران، خیابان انقلاب، خیابان دانشگاه، تلفن: ۶۶۴۶۱۱۱۷

هاروکی موراکامی

کافکا در کرانه

ترجمه مهدی غبرایی

چاپ اول: پاییز ۱۳۸۶

حروفچینی: شبستری

چاپ طیف‌نگار

شمارگان: ۲۲۰۰ نسخه

حق چاپ محفوظ است.

شابک ۹۷۸-۹۶۴-۴۴۸-۳۵۰-۹

۷۵۰۰ تومان

مقدمه

از میان نویسندگان معاصر ژاپن که شهرت عالمگیر کسب کرده‌اند، غیر از پیشکسوت‌هایی چون کاواباتا و آکناگاوا، چند تن برجسته‌ترند. از دسته اخیر، میشیما و کنزابورو اوئه (برنده جایزه نوبل ادبی ۱۹۹۴) رنگ محلی بیشتری دارند و کوبوآبه - که ترجمه زمان زن در ریگ روان او به همین قلم تقدیم فارسی‌زبانها شد - و بیش از او هاروکی موراکامی، گذشته از نگاهی به فرهنگ بومی، بیشتر متأثر از فرهنگ و ادبیات غربند و شاید دلیل اقبال آثارشان به همین نکته بستگی داشته باشد. (در اینجا از ایشیگورو که پرورده و مقیم انگلستان است حرفی نمی‌زنیم.)

هاروکی موراکامی متولد ۱۹۴۹ و از همه اینها جوان‌تر است. او در کیوتو به دنیا آمده و در دانشگاه توکیو در رشته ادبیات انگلیسی درس خوانده است. از ۱۹۷۴ تا ۱۹۸۱ صاحب یک کلوب جاز در توکیو بوده و پس از موفقیت یکی - دو نوشته اولیه در بست به کار نویسندگی پرداخته است. اهل ورزش هست و بوده و گذشته از شنا و بازی اسکواش سالهای سال صبح زود بیدار می‌شده و ظرف سه ساعت و نیم دوی ماراتن انجام می‌داده است. خودش می‌گوید با گذشت زمان و گذشتن سن از پنجاه سال، دیگر نمی‌تواند به این رکورد برسد. طبعاً تسلطش به موسیقی و ورزش و همچنین آشنایی او با ادبیات در کارهایش جلوه بارزی دارد. بعلاوه به ترجمه نیز پرداخته و حدود بیست زمان از آثار مدرن امریکا را چه به تنهایی و چه با همکاری یکی از دوستانش که استاد دانشگاه توکیو است به

زبان ژاپنی ترجمه کرده است که در این بین چشمگیرتر از همه ناآشنا دشت از سلینجر، مجموعه آثار کارور و رمانهایی از فیتز جرالده، ترومن کاپوتی و دیگران است. به قول خودش: «این یک سوگرمی است، نه کار.» و بدیهی است که از برخی از اینان تأثیر پذیرفته باشد. به همین دلیل آثارش در غرب، بخصوص بین جوانان و دانشجویان محبوبیت فراوانی کسب کرده و بعضاً به تیراژهای چندمیلیونی دست یافته است.

پدر و مادر هاروکی دبیر ادبیات ژاپنی بودند و هرچند مادرش بعدها کار را ترک گفت، اما در خانه سخت پابند آداب و رسوم ژاپنی بودند. با اینحال هاروکی که پرورده دوران پس از جنگ جهانی دوم بود، در جوانی از این سنتها بیزار شد. خود می‌گوید: «پدر و مادرم مدام از ادبیات ژاپن حرف می‌زدند، اما من از آن بدم می‌آمد. بنابراین ادبیات خارجی و عمدتاً آثار قرن نوزدهم اروپا را، نظیر آثار چخوف، داستایوسکی، فلور و دیکنز، می‌خواندم. اینها نویسندگان دلخواهم بودند. بعد به کتابهای جلد نازک آمریکایی رو آوردم: داستانهای بی‌ترحم [hard-boiled] داستانهای علمی-تخیلی، کورت ونه گات، ریچارد براتیگان، ترومن کاپوتی. پس از انگلیسی خواندن، این کتابها را به زبان اصلی خواندم. البته در نوجوانی یک رادیوی ترانزیستوری هم داشتم. پس موسیقی غربی هم اضافه شد: الویس پریسلی، بیچ بویز، بیتلها. هیجان‌انگیز بود. و اینها بخشی از زندگی‌م شدند.» در ۱۹۶۳ در ۱۴ سالگی پس از دیدن یک کنسرت جاز مکاشفه دیگری به او دست داد و «از آن پس شنونده پرشور جاز شدم».

تا ۱۹۷۸ چیزی نوشت و در این سال به تأسی از ونه گات و براتیگان در شش ماه زمان ترانه باد را بشنو را نوشت و برنده جایزه نویسندگان تازه کار یکی از مجلات شد. موفقیت چند داستان کوتاه و رمان دومش سبب شد به فکر فروش کلوب جاز بیفتد. در ۱۹۸۴ به سفر آمریکا رفت و ضمن این سفر با ریموند کارور ملاقات کرد. پس از مرگ کارور در ۱۹۸۷ نوشت: «ریموند کارور بی‌تردید ارزنده‌ترین آموزگار و همچنین بزرگ‌ترین دوست ادبی بود که تاکنون داشته‌ام.»

با تعقیب گوسفند وحشی سومین رمانش، که در ۱۹۸۲ منتشر شد موقعیت خود را تثبیت کرد. ساختار پویای این رمان از رمانهای چندلر وام گرفته شد، اما اولین بار بود که رمانی را آغاز می‌کرد بی‌آنکه بداند چه می‌خواهد بنویسد، بلکه گذاشت داستان خود نوشته شود. درباره‌ی شگرد خود که هنوز درست در خدمت اوست می‌گوید: «این یک جور بدیهه‌نویسی آزاد است. هرگز طرح نمی‌ریزم. هرگز نمی‌دانم صفحه بعد چگونه خواهد بود. درمی‌آید. خیلیها حرفم را باور نمی‌کنند. اما لذت نوشتن رمان یا داستان در همین نکته است، چون نمی‌دانم بعد چه اتفاقی می‌افتد. من به جستجوی نوایی پس از نوای دیگر هستم. گاهی که شروع می‌کنم، نمی‌توانم دست بکشم. مثل آبی است که از چشمه‌ای بجوشد. بسیار طبیعی و آسان جاری می‌شود.» صرافت طبع و «جستجوی نوا» ظاهراً به علاقه‌اش به جاز مربوط می‌شود؛ به نظر او این موضوع خود را به روشنی زیاد در ضرباهنگ نشر نشان می‌دهد. «چون با دقت و تمرکز فراوان به موسیقی جاز گوش داده‌ام، این ضرباهنگ جزئی از وجودم شده. بنابراین وقتی رمانها و داستانهایم را می‌نویسم، پیوسته ضرباهنگ را احساس می‌کنم. این اصل برای من ضروری است.»

این ضرباهنگ در رمان سرزمین عجایب بی‌ترحم و آخرالزمان پیچیدگی تازه‌ای به خود گرفت. سرانجام این کتاب جایزه مهمی [یومیوری] را گرفت. در ۱۹۸۶ همراه همسرش به سفری در مدیترانه رفت. «می‌خواستم منفرد و مستقل باشم؛ کاری که در ژاپن آسان نیست. حال آنکه در اروپا و آمریکا طبیعی است. ولی مدتی سرگشته بودم. من کی‌ام؟ چه می‌خواهم بکنم؟ مقصود از زندگی من چیست؟ ژاپنی بودن، نویسنده ژاپنی بودن، یعنی چه؟» در ۱۹۸۷ ابتدا در پالرمو، بعد در رم مستقر شدند و در آنجا جنگل نروژی را نوشت و به این ترتیب نویسنده دیگری پدیدار شد. «هرگز داستانی این جور سراسر ساده و نسبتاً احساساتی ننوشته بودم. می‌خواستم خودم را امتحان کنم.»

اما تا در ۱۹۸۸ به وطن بازنگشته و پنجمین رمانش رقص، رقص رقص را ننوشته بود، واقعیت به او یورش نیاورده بود. «در ایتالیا که بودیم، زندگی بی‌دغدغه‌ای داشتیم. در واقع، توفانی در راه بود. من خیلی نازاحت بودم. حس

می‌کردم دارم آدم دیگری می‌شوم. داشتم مشهور می‌شدم، اما این تصنیی بود. پیش از جنگل نروژی کسی کاری به کارم نداشت. بعد زندگیم تغییر کرد. اما از پیشش برآمدم.»

بار دیگر نیز سفری به اروپا کردند. «بعد در ۱۹۹۰ به ژاپن برگشتیم، یعنی در اوج شکوفایی اقتصادی، وقتی مردم ثروتمند می‌شدند و همه از پول و پول و پول حرف می‌زدند. از این جور جامعه بدمان می‌آمد، بنابراین ده ماهی به سفر امریکا رفتیم.» (در ۱۹۸۴ نیز به جستجوی مدارک برای زندگینامه فیتز جرالده به امریکا و پرینستن سفر کرده بود.) دو سال در دانشگاه پرینستن به عنوان استاد مدعو درس داد. ظرف این مدت دو رمان دیگر نوشت: رمان نسبتاً کوتاه جنوب مرز، غرب خورشید و رمان بلند وقایع‌نامه پرنده کوکی، یک رمان عظیم و ماجراجویانه و خیال‌گونه، با صحنه‌هایی از تاریخ اخیر ژاپن.

کازوئو ایشیگورو، دوست و تحسین‌کننده‌اش، برنده جایزه بوکر از بابت رمان بازمانده روز و نویسنده هرگز ترکم مکن (به ترجمه همین قلم) می‌گوید: «او دو سبک متمایز دارد: از یک سو سبک غریب و آشوبگرانه و از سوی دیگر شیوه مالیخولیایی بسیار کنترل‌شده. از دسته دوم، جنوب مرز... بسیار ظریف و زیباست. از سوی دیگر وقایع‌نامه... به نحوی توأم با ابداع است که کفرت را درمی‌آورد و چنان همه چیز بر سرت آوار می‌شود که نمی‌دانی با آنها چه کنی.» ایشیگورو معتقد است موراکامی در ادبیات ژاپن یکه و ممتاز است و آثار او رنگ سوررئالیستی توأم با مضحکه‌ای عبث را دارد که مالیخولیا را در زندگی روزمره طبقه متوسط می‌کاود.

ایشیگورو می‌افزاید: «با اینحال وسوسه‌ای درونمایه‌یی نیز هست که به گذشته دور برمی‌گردد، و آن هم فانی بودن زندگی است. و او این موضوع را در حالی می‌پروراند که شخصیت‌هایش هنوز نسبتاً جوانند. برخی به میانسالی رسیده‌اند، اما درمی‌یابند که نیروی جوانی از دست رفته است، بی‌آنکه ایشان خبردار شوند.»

بی‌تردید جانمایه بزرگ داستانهای موراکامی فقدان است، هرچند او از مشخص کردن منبع آن سر باز می‌زند. می‌گوید: «این راز است. راستش نمی‌دانم این

حس فقدان از کجا می‌آید. شاید بگویید باشد، خیلی چیزها را به عمرم از دست داده‌ام. مثلاً دارم پیر می‌شوم و روز به روز از عمرم می‌کاهد. مدام وقت و امکاناتم را از دست می‌دهم. جوانی و جنب‌وجوش رفته - یعنی به یک معنا همه چیز. گاه حیرانم که در پی چیستم. فضای اسرارآمیز خاص خودم را در درونم دارم. این فضای تاریکی است. این پایگاهی است که هنگام نوشتن پا به آن می‌گذارم. این در مخصوصی برای من است. اشیای این فضا شاید همان چیزهایی باشد که در راه از دست داده‌ام. نمی‌دانم. لابد این یک جور ماتم است.»

پیرنگ کافکا در کرانه پسر نوجوانی را در جستجوی مادر گمشده‌اش نشان می‌دهد. زنهای گمشده در آثار مورا کامی تصویر مکرری است. آیا این موضوع به زندگی او برمی‌گردد؟ پس از درنگی طولانی می‌گوید: «بله. چند دختر ناپدید شده‌اند. و چند دختر از من جدا نمی‌شوند.» خنده و درنگی دیگر. «اما می‌دانید، دوستانی داشتم که از دستشان داده‌ام - بعضیها خود را کشته‌اند و برخی ناپدید شده‌اند. یاد و خاطره اینها با من است و دوست دارم چیزی درباره‌شان بنویسم. این احساس من است. اما اگر درباره آدمهای عادی بنویسم که لطفی ندارد. لذت نوشتن، ساختن شخص، شخصیت، است.»

یکی دیگر از دغدغه‌های مکرر رُمانهای مورا کامی ایده لایبرنت (هزارتو) است. شخصیت‌های او پیوسته در جستجوی چیزی هستند و بیشتر وقتها آن چیز راه خروج اضطراری از داستانهای اوست. مینوتور یا مینوتاوروس (گاوادم) او به دهها شکل و اندازه درمی‌آید. [در اساطیر یونان مینوتور زاده پاسیفه و ورزای کرتی است که سر گاو دارد و تن مرد و در لایبرنت کرتی خانه دارد و خوراک او از گوشت تن آدمی است. تا آنکه تِس‌توس به یاری آریادنه (آریان) او را می‌کشد. به این ترتیب که آریادنه نخ به تِس‌توس می‌دهد تا راه هزارتو را گم نکند و به سلامت بازگردد.] در تعقیب گوسفند وحشی، این مینوتور نشخوارکننده‌ای است که سودای تسلط بر جهان را در سر دارد تا بدل به هیولا شود. در وقایع‌نامه پرنده‌کوکی شفا دهنده تسخیر شده، ناتمگ آسا کاسا و پسر لالش، سینامون، هستند. اینجا (کافکا در کرانه) هیولاهایی در هیأت جانی واکر، مرد کج اندیشی است که

غیر از اشاره‌های ابتدا و انتهای این مطلب، در تنظیم این مقدمه از دو مقاله ریچارد ویلیامز (گاردین، ۱۷ مه ۲۰۰۳) و تیم آدامز (آبزور، ۲ ژانویه ۲۰۰۵) استفاده شده است.

جا دارد از زحمتهای دوست و همکار گرامی، آقای جلال بایرام، که سالها مقیم ژاپن بوده‌اند و به ادبیات و فرهنگ ژاپنی تسلط دارند و این رمان را خوانده و پیشنهادهای سودمندی کرده‌اند، همچنین از دقت مدیر گرامی حروفچینی شبستری تشکر کنم.

مترجم